

فصله‌ها



کتابخانه نویسی
وزندقی | اصغر عبداللہی

www.ketab.ir

می‌آیند



سرشناسه:	عبداللهی، اصغر، ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور:	قصه‌ها از کجا می‌آیند: فیانامثنوی و زندگی / اصغر عبداللهی.
مشخصات نشر:	تهران: نشر اطراف، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری:	۱۵۷ ص
فروست:	تجربه‌ی نوشتن؛ ۱
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۸۰۱۹-۹۰۲
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	سینا -- ایران -- هسته‌های داستانی، پیرنگ‌ها و غیره
رده‌بندی کنگره:	PN1۹۹۷/۸
رده‌بندی دیوئی:	۷۹۱/۴۲۷۵
شماره کتابشناسی ملی:	۵۰۸-۹۵۴

تجربه‌ی نوشتن

قصه‌ها از کجا می‌آیند

اصغر عبداللهی

ویراستار: آرش صادق‌بینی



اطراف

بازبینی نهایی متن: امین شیرپور

چاپ: کاج

صحافی: نمونه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۰۱۹-۹۰۲

چاپ هشتم: ۱۴۰۳، ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصلح جنوبی، کوچه تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱

تلفن: ۲۲۹۰۲۹۷۵

Atraf.ir

۱۳ / ایده / افسردگی مال نویسنده‌ی پولداره

۲۵ / طرح / دغدغه‌ی دیگران را از آن خود کن

۳۳ / تعلیق / برای نوشتن داستان پلیسی قلب پاک کافی نیست

۴۳ / دیالوگ / بغز و سعدی وار و مرتب؟

۵۳ / اقتباس / دیوار شکسپیر کجاست

۶۳ / شخصیت / درام رو به اتاق مشاوره‌ی روانپزشک تبدیل نکنی

۷۵ / ژانر / کوچک‌تر از یک قصر گوتیک

۸۷	منظر روایت	یهو نیا توی صحنه
۹۹	فضاسازی	در کسوت یه سیاح
۱۱۱	شرح صحنه	پناه چین ساعتی؟
۱۲۱	نقش فرعی	زل زده بود به من که نویسنده‌ی درام بودم
۱۳۳	پایان بندی	دوتا زنگ داره، شما اون سفیده روبزن
۱۴۵	پیوست	فیلمنامه‌ی «شلیک به کلاغ‌ها»

اصغر عبداللہی

کارگردان، فیلمنامه نویس و داستان نویس (آبادان، ۱۳۳۴)

فارغ التحصیل دانشکدهی هنرهای دراماتیک

استاد ادبیات نمایشی دانشگاه سوره (۱۳۷۹-۱۳۸۵)

برندهی سیمرغ بلورین جشنوارهی فجر برای فیلم خانهی خلوت (۱۳۷۰)

برندهی دیپلم افتخار بهترین فیلمنامه برای فیلم خدا حافظی طولانی (۱۳۹۳)



کتاب

آفتاب در سیاهی جنگ گم می‌شود؛ داستان بلند (۱۳۶۰) / در پشت آن مه؛ مجموعه داستان کوتاه، انتشارات
فاریاب (۱۳۶۴) / سایبانی از حصیر؛ مجموعه داستان کوتاه، انتشارات چکامه (۱۳۶۹) / آبی‌های غمناک
بارُن؛ داستان بلند، انتشارات نیلا (۱۳۸۵) / هاملت در نمِ نم باران؛ مجموعه داستان کوتاه، نشر چشمه
(۱۳۹۸) / در کلمات هم می‌شود سفر کرد؛ مجموعه سفرنامه، نشر چشمه (در دست چاپ)

فیلمنامه

سازهای ناکوک (۱۳۹۸) / یک قناری، یک کلاغ (۱۳۹۵) / خداحافظی طولانی (۱۳۹۳)
خواب زمستانی (۱۳۸۶) / عجب عالمی، نصف مال تو (۱۳۸۵) / پیشنهاد ۵۰ میلیونی (۱۳۸۴)
صبحانه برای دونفر (۱۳۸۲) / آبی (۱۳۸۰) / جزای برای دونفر (۱۳۷۹) / عینک دودی (۱۳۷۸)
داستان‌های جزیره (اپیزود سوم، باران، بوم) (۱۳۷۷) / عشق کافی نیست (۱۳۷۷)
غریبانه (۱۳۷۶) / مرسدس (۱۳۷۶) / خواهران (۱۳۷۴) / سمفونی تهران (۱۳۷۳)
در کمال خونسردی (۱۳۷۳) / سال‌های بی‌قراری (۱۳۷۳) / خاطره‌انگیز (۱۳۷۳)
بندرمه آلود (۱۳۷۱) / خانه خلوت (۱۳۷۰) / جستجو در جزیره (۱۳۶۹) / مهاجران (۱۳۶۹)
شهر خاکستری (۱۳۶۹) / جیل (۱۳۶۶) / جهیزیه برای رباب (۱۳۶۶) / خانه‌ی ابری (۱۳۶۵)
حریم مهرورزی (۱۳۶۵)

کارگردانی

فیلم سینمایی یک قناری یک کلاغ (۱۳۹۵) / سریال بیداران (۱۳۶۹)

مقدمه مؤلف

یک وقتی دوستی که خودش هم داشت تندتند پیر می شد، پیشم داد مطلبی بنویسم با عنوان «نامه به یک نویسنده ی جوان». غرض این بود نویسنده ای سن و سال دار نکاتی در باب داستان و حواشی آن یادآوری کند بلکه نویسنده ی جوان به کارش بیاید. می دانست و می دانستم که آدم محتاط و محافظه کاری چون من، همه چه خطبی نمی کند. اصلاً وقت نوشتن همه چه نامه هایی که منظور پند و اندرزنامه است گذشته. نویسنده ی جوان فرضی به انواع ورکشاپ و کلاس رسمی و غیررسمی و فضای مجازی و حقیقی دسترسی دارد و هیچ لزومی نمی بیند در یک مجله ی کاغذی نامه ای به خود بخواند. اما وسوسه شدم در خفا و خلوت خودم را تست بزنم، بینم حقیقتاً اگر روزی ناچار شدم نامه ای به نویسنده ای جوان بنویسم، چی باید بنویسم. چه چیزی هست که بنویسم؟ چه چیزی هست که نویسنده ی جوان باید بداند؟ طول و تفصیل ندهم چون معلوم است که هیچی ننوشتیم. در واقع چیزی به ذهنم خطور نکرد. تعداد زیادی کلمه

و جمله‌ی کوتاه از فوت و فن نوشتن داستان تا حواشی احتمالی و پیش‌بینی آینده‌ی آن، هم در بخش مربوط به پلات (پی‌رنگ) هم در مورد مضمون و تم و غیره پشت هم ردیف کردم. همین حین بود که یادم افتاد خودم نوشتن داستان را چطور و کجا و چرا شروع کرده بودم، در واقع یادم نیفتاد خودم داستان را کی و کجا و چطور و چرا شروع کرده بودم. نیم قرن از اولین چیزی که نوشته بودم می‌گذشت. تک و توک کتاب‌هایی را که خوانده بودم یادم بود ولی هیچ یادم نیامد در جوانی چیزی هم در باب داستان و فوت و فن نوشتن داستان خوانده یا شنیده باشم.

در همین سال‌های اخیرگاهی که جایی بودم و باید می‌گفتم ایده چیست و از کجا به دست می‌آید، هیچ جمله‌ی مناسب، مشخص، ملموس و مشهودی به زبانم نمی‌رسید. چه رهنمود، سرنخ، تئوری یا تجربه‌ای از من می‌توانست موجب فهم و کشف ایده و شیوه‌ی دست یافتن به آن و تسهیل به ایده برای نوشتن شود؟ به گمانم اصل مطلب هم در همین کشف یا ابداع یا جستن یک ایده برای نوشتن داستان است چون گاهی نویسنده‌ی جوان با ایده‌ی نابی که در سر دارد بالاخره به غریزه و با ذوق و سلیقه‌ی مختصری هم شده، می‌تواند یک داستان (چه فیکشن، چه نغایشنامه) بنویسد.

نیم قرن پیش به ما می‌گفتند از خودتان، از درون خودتان و از مادر بزرگ-پدر بزرگ خودتان شروع کنید و ما که نویسنده‌ی جوان آن سال‌ها بودیم را به دست حوادث بعدی می‌سپردند. ما اگر مادر بزرگ-پدر بزرگ داشتیم، چند مدتی به ایشان خیره می‌ماندیم بلکه ایده از کلمات یا از خاطرات ایشان نمایان بشود. من کلاً فقط یک پدر بزرگ داشتم که معمولاً در دسترس نبود. بنابراین این رهنمود مطلقاً به درد من نمی‌خورد. دوروبر هم چیزی نبود که ایده توش باشد، ایده‌ای که به من (نویسنده‌ی جوان) انگیزه‌ای برای نوشتن داستان بدهد. به طرز شگفت‌انگیزی آن سال‌ها دوروبر ما خالی از ایده بود. خاصه که هنوز به سن عشق و سیاست نرسیده، می‌خواستم داستان بنویسم و وقتی ایده‌ای برای نوشتن نیست، چه انگیزه‌ای برای نوشتن هست؟

اما شور و شوق کتبی کردن درونیات نامعلوم، دست از سرو سرنوشت آدم‌زادی که می‌خواهد نویسنده شود برمی‌دارد؛ از قطعات ادبی کوتاه و شعرگونه، نوشتن خاطرات یا کپی کردن داستانی که خوانده است، شروع می‌شود.

مقدمه مفصل شده و عنقریب است چیزی بشود شبیه «نامه به یک نویسنده‌ی جوان» و تا چنین چیزی نشده بگویم مطالبی که خواهید خواند مباحث آکادمیک و تئوریک نیست. صرفاً تجربه‌های شخصی و خاطرات خام نویسنده (در مقام فیلمنامه‌نویس البته) است، کشف نوشتن در حین نوشتن و تصحیح نوشتن با اشاره‌های استادی که گاهی شخص ناشناسی است لابه‌لای کتاب‌های «چگونه فیلمنامه بنویسیم»، گاهی استادی در دانشکده یا کلاس درس و گاهی استادی که به اشاره شیوه‌ی درست پروراندن پلات و مضمون را گوشزد کرده است.

و آن نویسنده‌ی جوانی که من بودم، همیشه گوش تیزی برای شنیدن داشتم و دارم. ولی این که قصه‌ها از کجا می‌آیند احتمالاً از ساحت زیستی، تجربه‌های زندگی، از خواندن‌ها، چشم و گوش تیزداشتن و لذت نوشتن می‌آیند، و این که خدا باید دوست داشته باشد.

اصغر عبداللہی
زمستان ۱۳۹۸

www.ketab.ir